

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث درباره لا ضرر بود و نکاتی را دیروز توضیحا عرض کردیم. راجع به معروف ترین حدیث و اصح حدیثی که ما داریم راجع به لا ضرر در میان شیعه همین روایت قصه ای است که حضرت باقر سلام الله علیه راجع به سمره بن جندب فرموده اند. عرض کردیم این روایت به طرق مختلف آمده است. در میان اهل سنت هم نقل شده است. دیروز یک طریقه را گفتیم. طرق دیگر هم دارد. در همان کتاب احکام سلطانیه هم از او نقل کرده است. در بیهقی هست در شرح ابن ابی الحدید است دیگر نخواندیم بقیه اش را. آقایانی که مایل هستند خودشان مراجعه کنند. لکن در متون اهل سنت که من دیدم لا ضرر ندارد. حکم آمده است قصه آمده است اما اینکه پیغمبر تطبیق فرموده باشند لا ضرر در آنها نیست. و طبعا یکی از بحث هایی هم که بین اصحاب ما فعلا شده است همین تطبیق لا ضرر است. حالا روی مبانی اهل سنت مشکل ندارد آن حدیث. البته عرض کردم در میان اهل سنت حالا با قطع نظر از قصه چون در یک متنش در ابو داود دارد سمعت ابا جعفر یحدث عن سمره که ظاهرش این است که حضرت قصه را از سمره نقل می کند. و اهل سنت اشکال دارند که امام باقر سمره را درک نکرده است. شأن امام نبوده است که از کسی مثل سمره نقل کند.

بله راست هم هست بنا بر مشهور ولادت امام باقر سلام الله علیه ۵۷ است یا ۵۸ است. خود به درک واصل شدن سمره هم همین زمان است. چون این شخص غیر از قصه حضرت زهرا و نقشی که در این قضیه داشت طبیعتش شخص خون خواری است. این با زیاد رفیق بوده است. پدر عبید الله. و به قول معروف خلیفه زیاد بود. خود زیاد از طرف معاویه بود باز این از طرف زیاد بود. زیاد شش ماه بصره بود این کوفه بود. باز به عکس می کردند. این سمره می آمد بصره آن می آمد کوفه. به اصطلاح مثل همین قضایای زمان ما خیلی با خوارج بد بود فوق العاده. مثل همین بابی کشی در ایران. دیگر همه را به اسم خارجی دارد که در یک قصه ای که رفت بعد شش ماه بصره، کوفه گفت چند تا کشتی؟ گفت هشت هزار نفر در این شش ماه به عنوان اینکه خارجی هستند. طبری نقل می کند که در یک قصه کسی را آوردند گفت عقایدش چیست گفت لا اله الا الله شهادتین داد گفت لانی بری من دین الحروری. حروری یعنی خوارج. حرورا منطقه ای بوده است چون در آنجا جمع شدند به آن حروریه می گویند. گفت مع ذلک بکشید. با اینکه گفت من خارجی نیستم گفت در همان مجلس بیست و یک نفر را که همه شان حرفشان این بود همه را سر برید.

اعجوبه ای است در حد خودش. اینجا مرحوم آقا شیخ محمد تقی حالا این را هم بد نیست اضافه کنیم این نوشته است که اهل سنت نقل کرده اند که پیغمبر فرمود آخر اصحابه موتا فی النار. گفتند ایشان آخر اصحاب موتا است. تعجب است بالأخره العصمه لاهلها.

قطعا و جزما ایشان آخر اصحاب موتا نیست و قطعا آقای تستری ظاهرا حالا از کجا نقل کرده است نمی دانم. قطعا اینجا اشتباه کرده است. ۵۸، ۵۹ یا شصت. حتی شصت و یک. می گویند سمره قصه کربلا را درک کرده است. از کسانی بود که تشویق می کرد برای رفتن به جنگ با سید الشهدا.

دیگر بیش از شصت و یک درباره سمره گفته نشده است. قطعا آخر صحابه ۱۱۰ است. نمی دانم چطور در کتاب آقای تستری این غلط راه پیدا کرده است. و کسی هم از اهل سنت همچین حرفی را نقل نکرده است. این همچین چیزی نقل نکرده اند اهل سنت و این

واقعیت هم ندارد. اصلاً ایشان آخر اصحاب نیست. خود جابر بن عبد الله خیلی بعد از این است که خدمت امام باقر رسید و آن قصه اش معروف است و بعد از به اصطلاح قصه کربلا آمد برای اربعین کربلا خیلی قضایای فراوان دارد. خود عبد الله بن عباس بعد از این است. حدود شصت و هشت است وفاتش.

علی ای حال من هم نفهمیدم منشأ اشتباه را. چون آقای تستری شخصیت بزرگی است و ما به ایشان خیلی اعتقاد داریم. بله اهل سنت نقل کرده اند پیغمبر به سه نفر خطاب کرد که حذیفه و ابو هریره و همین سمره خبیث. حالا حذیفه اش آن دو تایشان خیلی ناصالح هستند. به این سه نفر فرمود آخر کم موتا فی النار. این درست است. نه اینکه آخر اصحابه موتا فی النار. این سه نفر بالخصوص. چون حذیفه معروف بود بین صحابه منافقین بیشتر چون لیلہ الرغبه دید منافقین که می خواستند رسول الله را ترور کنند. خود اهل سنت هم خیلی نوشته اند اعلم صحابه منافق. آنهايي که می خواستند پیغمبر را ترور کنند.

و یکی هم ابو هریره و یکی هم همین سمره. این سه نفر پیغمبر به این ها فرمود آخر کم موتا فی النار. حالا حذیفه که قطعاً اول فوت می کند. دیگر آن دو نفر بینشان اختلاف است. سرّ اختلاف هم واضح است. عده ای گفته اند ابو هریره آخر بوده است و عده ای گفته اند سمره آخر بوده است. حالا به ذهن ما که هر دو در آتش هستند.

سؤال:...

پاسخ: بله غلط آن آخر اصحابه فی النار معنا دارد. بله اشتباه کرده است. قطعاً ایشان آخر اصحاب نیست. آن وقت هم برای اینکه توجیه کنند که این شخص در جهنم نیست چون فی النار که واضح است که در جهنم است دیگر. چون می گویند این یک مرض کزاز یا یک نوع سرماخوردگی شدیدی پیدا کرد بعد یک دیگ بزرگی را پر از آب جوش می کردند روی آن دیگ می نشست برای بخار آب. ظاهراً این چوب می شکند و می افتد در دیگ و همان جا هم می میرد. فی النار را به این معنا کرده اند که در آب جوش افتاد و مرد. نه این نار مراد آن نارهای آخرت است.

سؤال: ورودش بوده شاید

پاسخ: بله اگر هم نقل کرده اند اشتباه کرده اند. البته اینها اختلاف دارند بعضی ها می گویند همین سمره آخرهم، فی النارش یعنی همین در آب جوش. به معنای ما که معنای حدیث واضح است. بعضی ها هم گفته اند که هریره آخر است. حذیفه مسلّم اول است. آن که در این ثلاثه خصوص سه نفر هستند. آخر کم موتا فی النار. نه اینکه آخر اصحابه موتا. سه نفر.

یک مقدار از بحث خارج شدیم. آن که ما الآن مسلماً به سند معتبر داریم این قصه سمره است. که عرض کردم سنی ها هم دارند متعدد هم دارند لکن در قصه سمره بالخصوص کلاً به ابی جعفر بر می گردد. یعنی من در میان مصادر، من ندیدم اگر مصادر جدیدی چاپ شده است که خبر ندارم در کل مصادری که اهل سنت دارند کلاً به ابی جعفر بر می گردد. از اختصاصات امام باقر سلام الله علیه. این راجع به این قسمت قصه. این را ما داریم البته متن حدیث هم پیش ما هم سندش هم متنش بهترینش آن است که عبید از زرارہ نقل می کند. و این هم عرض کردیم دو راه دارد کافی یک راه دارد صدوق یک راه. باز بهترینش آن است که صدوق نقل می کند. باز هم داریم ابن مسکان عن زرارہ. در این لا ضرر و لا ضرار علی مؤمن دارد. سندش هم ارسال دارد. یکی هم دارد که صدوق منفرداً نقل می کند حسن صیقل عن ابی عبیده. در آن هم لا ضرر ندارد. مثل اهل سنت است. در آن یکی لا ضرر و لا ضرار ندارد.

پس بنابراین حدیث لا ضرر و لا ضرار پیش ما در مصادر ما تقریباً بهترینش آن است که صدوق از عبد الله بن بکیر عن زراره نقل می کند. مال کلینی هم بد نیست بهرحال می شود قبول کرد. و در این دو تا قصه سمره نقل شده است و لا ضرر و لا ضرار را پیغمبر آورده است.

البته اصحاب ما بیشتر در این فکر افتاده اند که این لا ضرر ناظر باشد به همین قضایای خارجی مثل همین قصه سمره و اینها. این یک سرش این است. با قطع نظر از این مورد، ما یکی دو مورد دیگر هم ما داریم. یکی شفعه در بعد از قصه شفعه و قال لا ضرر و لا ضرار. یک مورد دیگر هم منع فضل بین ماء آن هم داریم بعد از اینکه قضاوتش می آید قضی رسول الله آن هم داریم قال رسول الله آن هم دارد که و قال لا ضرر و لا ضرار.

این مجموعه مهمترین حدیثی است که ما داریم. اما آن که سندش معتبر است قصه سمره است. چون این دو تا هر دو اش از طریق عقبه بن خالد است که توثیق نشده است. محمد بن عبد الله بن هلال است. شواهدی بر توثیقشان هست اما توثیق رسمی ندارند. و یک مشکل دیگر هم دارد اصلاً روایت عقبه چون یک متنی بوده است که در همان زمان ها در مدینه، یعنی در زمان امام صادق، در مدینه نوه پسر عبادہ نقل می کرده است. این روایات خیلی شبیه آن متن است. آن وقت در آن متن هم این دو تا ذیل نیست. لا ضرر و لا ضرار نیست. آقای مرحوم آقای شیخ الشریعه چون ایشان تقریباً در بین علمای شیعه اولین کسی بودند که قبلش هم داریم اصرار دارند که لا ضرر و لا ضرار نهی است. یعنی حرام است. ضرر ندهید ضرار به کسی نرسانید. ایشان معنای حرام گرفته است. خود ایشان رساله ای نوشته اند رساله لا ضرر چاپ شده است کراراً، در آن نوشته است که من همیشه در ذهنم نهی می کنم تا این روایت شفعه را دیدم که این به نهی نمی خورد. بعد هم دیدم که این روایت شفعه جزئی از روایت عقبه است. در روایت عقبه لا ضرر ندارد. لذا ایشان خیلی اصرار دارد که حدیث نهی است و قصه سمره هم با همین معنا. البته بعد در تطبیق قصه سمره گیر دارند اصحاب که بعد متعرض می شویم.

این خلاصه برخورد. و ما الآن در میان مصادر خودمان که با حدیث باشد به اهل بیت برگردد لا ضرر و لا ضرار مفرد نداریم. یا مثلاً قضی رسول الله ان لا ضرر و لا ضرار. این نداریم. آن که ما داریم در ضمن است. هر چه داریم در ضمن است. یکی در قصه بیع ماء است. یکی در قصه شفعه است. اینها در ضمن است. شفعه و بیع ماء می خورد به اینکه مسئله، مسئله تشریع باشد. به قول آقای شیخ الشریعه به نفی می خورد. نه به نهی.

یکی هم قصه سمره است. آن که با سند معتبر داریم که قابل اعتنا است که انصافاً شواهدش فراوان است. انصافاً قصه سمره شواهدش فراوان است. همین روایت امام باقر راجع به سمره است. عرض کردم شبیه این روایت امام باقر در ابو داود در مراسیلش نقل کرده است. لکن از ابی لبابه نقل کرده است. نه از امام باقر. لکن خیلی شبیه این قصه است. که یک نفری درخت خرمايي داشت در خانه همسایه و اذیت می کرد و پیغمبر فرمود لا ضرر و لا ضرار. آنجا هم دارد لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام. اهل سنت اصولاً فی الاسلام ندارند. آنجا دارند در آن متن هست.

یک متن دیگر هم باز اهل سنت از ابی جعفر نقل کرده اند آنهاً حالا ما نداریم اهل سنت نقل کرده اند. آن سندش مرسل است. بهرحال آن هم نقل شده است.

عرض کردیم ما نقل های اهل سنت که در مقام تطبیق باشد در کتاب موطع مالک دو نقل دارد از عمر. آن هم شبیه این قضایا است. البته این نیست. نخل خرما نیست. کسی آب می خواسته مانع بوده است گفته به زور بکشید. بیخود مانع بوده است. از زمین او بکشید.

این مجموعه را در ذهن مبارکتان باشد که مجموعه کاری که داریم. الآن ما در حدیث سمره بودیم و توضیحاتش. انصافا حدیث معتبر است جای بحث ندارد. تا این جایی که ما نقل کردیم دو بار در کتاب کافی آمده است در یک باب. باب ذراع. هر دو هم از زراره است. راوی از زراره عوض می شود. در کتاب صدوق هم دو بار آمده است. یکی مثل همان کلینی عبد الله بن بکیر البته با سند دیگر. یکی هم از ابو عبیده حذاء. این هم از منفردات صدوق است. جای دیگر ما نداریم فعلا. این راجع به این.

مرحوم شیخ طوسی هم یک بار آورده است این حدیث را. با عنوان ابتدا کرده است به اسم احمد بن محمد بن خالد. البته حالا چون حضرت استاد در رساله شان اینجا اشاره ای کرده اند من فقط به نحو اشاره صحبت مختصری کنم. یک بحث معروفی بین علما هست که شیخ اگر در تهذیب و استبصار به نام کسی ابتدا کند از کتابش است. این طور معروف است. چون به نام برقی شروع کرده اند. احمد بن محمد بن خالد برقی پسر است. پس این از کتاب ایشان است. استاد ما آقای سیستانی معتقدند که نه لازم نیست از کتاب بیاورد. حتمی نیست که از کتاب ایشان باشد. ممکن است از جاهای دیگر باشد. چون در خود مشیخه مرحوم شیخ طوسی ولو اول این را گفته است لکن در خلال توضیحاتی که داده است افراد را که اسم می برد می گوید مثلا فرض کنید محمد بن علی بن محبوب را اسم می برد و طریقتش را به ایشان می نویسد بعد می گوید که و من جمله ما ذکرناه عن احمد اشعری از این راه است. پس اگر به اسم احمد اشعری شروع کرد در حقیقت از کتاب محمد بن علی بن محبوب است. نه اینکه از کتاب خود احمد اشعری باشد. آنوقت ایشان یک ضابطه ای گذاشته اند مثلا اگر تعبیر احمد بن ابی عبد الله باشد از کجا است. احمد بن محمد بن خالد باشد یعنی از خود عبارت مشیخه استظهار فرموده اند. خب آن مطلب چون بعضی دیدم رساله ای نوشته اند چاپ شده است در این باره دیگر من وارد توضیحش نمی شوم. اجمالا این مبنا اصولا به طور کلی این که شیخ با این دقت زیادی مثلا چون ایشان مثلا می گوید در کتاب مشیخه گفته است که اگر ما کان فیه احمد بن محمد بن خالد از طریق کلینی است. پس اگر احمد بن محمد بن خالد باشد طریق کلینی است مثلا. اینکه شیخ با این دقت، اصولا ما این را در آثار شیخ مخصوصا تهذیب ملاحظه نمی کنیم. اصولا به طور کلی حالا کار نداریم. و در خود مشیخه هم ایشان علامتش مثلا ما کان فیه عن احمد بن ابی عبد الله مثلا از این طریق. پس احمد بن ابی عبد الله یک عنوان است. مثلا احمد بن محمد بن خالد یک عنوان است. احمد بن محمد یک عنوان است. از خود مشیخه هم این مطلب در نمی آید. چون نمی خواهیم وارد این بحث شوم فقط امروز بنا است که بعضی نکات را عرض کنم. عرض کردم در مشیخه خلافتین هم وجود دارد. حالا تعجب هم می کنم که ایشان چطور شده است که متنبه نشده است.

مضافا به اینکه سوم اینکه تتبع خارجی خود ما هم نشان داده است که این مطلب درست نیست. آن که من می فهمم این است مثلا شیخ طوسی کتاب کافی پیشش بوده است. حالا در یک جای کافی نوشته است احمد بن ابی عبد الله ایشان هم همین را نوشته است. یک جا نوشته است احمد بن محمد بن خالد ایشان هم همین را نوشته است. این طور نیست که اگر گفت احمد بن محمد بن خالد حتما از کتاب کلینی باشد. آن که ما به تتبع پیدا کردیم خارجا این است. بلکه یک نکته دیگری هست که ایشان هم بیان فرموده اند خود من هم فیما بعد به ذهنم آمده است عرض کردم مشایخ هم ننوشته اند در جایی هم ندیدیم. احتمال می دهم که بین دو کلام مرحوم شیخ طوسی هم تحافظ نباشد. یعنی اگر بگویند از اسم کسی شروع کند از کتابش است. بعد می گویند نه مثلا روایت احمد اشعری از کتاب محمد بن محبوب نقل می کند. احتمال می دهم و العلم عند الله سبحانه و تعالی، شاید مرحوم شیخ طوسی چون اینها تحمل حدیث می کردند پیش مشایخ، شاید در تحمل این کتب به اینها گفته اند اگر محمد بن محبوب نقل می کند از خود کتاب بوده است. یعنی ایشان درست است می گویند از کتاب محمد بن محبوب از کتاب کافی گرفته اند. درست است از کتاب کافی گرفته است لکن می داند کلینی هم از کتاب احمد نقل کرده است. پس جمع بین جهتین شده است. هم از کافی گرفته است و در واقع کافی از کتاب احمد. پس آن قاعده ای که گفته است اگر ابتدا به اسم کسی بکنند از کتابش است به هم نخورده است.

بهرحال چون این بحث خیلی الآن ثمر ندارد در اینجا وارد این بحث نمی شویم. چون معلوم است کاملاً واضح است که شیخ طوسی از کتاب کافی گرفته است. عرض کردم آن که ما می دانیم مرحوم شیخ طوسی تقریباً در اصول نه حتی تعجب می کنم روایتی در اصول هست که به درد می خورد شیخ طوسی نیاورده است. مثلاً شیخ طوسی حدیث رفع را نیاورده است. کلینی در اصول آورده است. شیخ طوسی حدیث من بلغ را نیاورده است. حالا وارد بحثش نشویم.

و روضه هم ظاهراً ایشان مراجعه نکرده اند. همین ۵ جلد فروع را. شاید بشود گفت چیزی در حدود هشتاد درصد فروع را ایشان در تهذیب و استبصار آورده اند. این واضح است. اما از آثار صدوق شاید ده درصد هم نمی شود. نمی دانیم چه شده است. خیلی هم عجیب است. از آثار صدوق خیلی کم. فوق العاده کم از آثار صدوق.

سؤال: نمی شود احتمال بدهیم که فقیه و کلاً خیلی جا نیفتاده بوده است در زمانی که تحلیل...

پاسخ: وفات خود صدوق قبل از تولد شیخ طوسی است. چطور جا نیفتاده باشد. شیخ المحدثین و شیخ القمیین.

سؤال: چون ایشان بعد از اینکه بر می گردند از بغداد بعداً می نویسند

پاسخ: معلوم نیست حالا بهر حال اجازه اش که بوده است در بغداد قطعاً وجود داشته است. به احتمال ضعیفی است یعنی فرض کنید مثلاً ایشان حالا فرض کنید ۳۵۲ بغداد آمده است و ۳۸۱ هم وفات ایشان است. ۵۲ و ۵۴ دو بار آمده است بغداد که شیخ مفید از ایشان اجازه حدیث کرده است. حالا بقیه که گرفته اند لازم نیست خصوص ایشان باشد. علی ای حال نقل مرحوم شیخ طوسی از فقیه و کتب صدوق کلاً حالا فقیه، خصال، کلاً از کتب صدوق خیلی کم است. کلاً به طور کلی حتی در امالی. اصلاً الآن یادم هم نمی آید چون خیلی نادر امالی شیخ طوسی.

کیف ما کان وارد این بحث نمی شویم. پیش ما واضح است که مرحوم شیخ طوسی سند مستقلاً نداشته است و از کتاب کافی گرفته است. البته این هست در کتاب مشیخه افرادی را که اسم برده است مثلاً فرض کنید احمد اشعری بگوید من در نسخه خودم جلد ده تهذیب نوشته ام. وقت آقایان را زیاد نگیریم. مثلاً اینها را من نوشته ام. از احمد اشعری که نقل می کند از ۵ مصدر نقل می کند. از کتاب خودش از کتاب محبوب هست از کتاب کلینی هست الی آخره. برقی به نظرم سه تا یا چهار تا است احمد برقی. در آن کتاب خودش استخراج را چون بحث مشیخه متعرض شدیم آنجا خودش استخراج کرده است. اما این روشن نیست. چون در خود مشیخه دارد خلافتش را. که این عناوین را حفظ کرده باشد. اصل این مبنا خیلی روشن نیست. کیف ما کان ما این مطلب را اجمالاً گفتیم تفصیلش باشد برای وقت دیگر. این راجع به اجمال این نکته ای را که در اینجا عرض کردیم. نکته دیگری را که حالا قبل از بحث وارد بشویم عرض کردم راجع به حدیث می شود حدیث را زد به مقام تشریع و می شود حسابش کرد برای مقام تنفیذ و اجرا. من در خلال بحث های سابق نسبت می دهیم به شیخ الشریعه که مقام تنفیذ.

البته بعضی وقت ها می گفتند بعضی از افراد روی مسلک ایشان. شیخ الشریعه قائل به این نیست که این حدیث در احکام سلطانی است. اصولاً شیخ الشریعه قائل است که این حدیث به معنای نهی است. لا ضرر یعنی ضرر نده. مثلاً ضرر یعنی لا تضر اخاک. لا ضرر را به معنای لا تضر گرفته است. و لا ضرر هم اگر او ضرر زد تو جواب به ضرر نده. یعنی جزای به ضرر به او نده. این معنای لا ضرر و لا ضرر را این طور گرفته اند. نهی گرفته اند. بعضی از کسانی که مثل ایشان نهی گرفته اند گفته اند این نهی، نهی مولوی نیست. نهی سلطانی است. اینها قائل به سلطانی شده اند. احکام سلطانی. و من یک توضیحی بدهم که مثلاً گفتم شیخ الشریعه این تسامح بود حالا

بهر حال تصحیح شود. خود شیخ الشریعه قائل به نهی سلطانی نیست. نهی مولوی تحریمی می داند. لکن اینطور حالا مثلا در ذهن آمده است که اگر نهی باشد، نهی مناسب با احکام سلطانی است. این تصور مطلب. لکن بنده توضیح دادم که انصافش ما می توانیم نفی بگیریم بزنیم به سلطانی. فرق نمی کند. لازم نیست حتما نهی باشد. و انشاء الله بعد توضیحش خواهد آمد اشاره می کنم.

الآن در میان اصحاب ما چهار احتمال خیلی مطرح است. آقای نائینی و دیگران که مطرح کرده اند چهار احتمال است. یکی نفی حکم باشد که مشهور است که مرحوم شیخ انصاری قائل است. یکی نفی موضوع باشد. نفی حکم به لسان نفی موضوع که در کفایه آمده است. یکی نهی باشد که مرحوم شیخ الشریعه و عده ای بعد از ایشان به عهده گرفته اند. یکی اینکه به اصطلاح ضرر غیرمتدارک مراد باشد. اینجوری معنا کرده اند حدیث لا ضرر را. این نحوه اقوال و احتمالات در میان کلمات اهل سنت نیست. این نحوه ای که آقایان بحث فرموده اند. عرض کردیم در میان اهل سنت مطلبی که مطرح است این است که این نفی باشد لا ضرر و لا ضرار. اولاً که خیلی از آنها قبول نکرده اند. و می گویند اگر در جامعه پیاده می کنیم این به حکم عقل است. این طبیعی است ربطی به لا ضرر ندارد. نقل کرده اند از ابن حزم. یعنی آنچه که اینها به اسم احکام سلطانی بعضی هایشان اسم برده اند اینها طبیعی می دانند. اصلاً لا ضرر نمی خواهد. کسی به کسی ضرر زده است حاکم باید جلوی او را بگیرد. این که لا ضرر نمی خواهد. این نه لا ضرر می خواهد نه لا ضرار می خواهد. ابن حزم روی این مبنا پیش رفته است. و عرض کردیم به لحاظ سند با اینکه خیلی اسانید دارد و در غالب متونشان هم لا ضرر تنها است. قبل و بعدش هیچی ندارد. قال رسول الله لا ضرر و لا ضرار.

لکن ائمه شأن از قبیل بخاری و مسلم و از قبیل ابن حزم اینها حدیث لا ضرر را قبول نکرده اند. عرض کردم در بزرگانیشان که قابل اعتنا است مالک است که آن هم مرسل آورده است. و بقیه هم ابن ماجه. در صحاح ست فقط ابن ماجه دارد. بقیه شان ندارند. اصلاً لا ضرر را کلاً نیاورده است. عده ای از علمایشان اصلاً نیاورده اند. لکن عده ای که بعدها قبول کرده اند با شواهد. لذا بعدش گفته اند حسن لغیره بعضی هایشان گفته اند صحیح لغیره. حالا اختلاف دارند. خواندیم حرف هایشان را.

و لذا در فقه عملاً قبول شد. در کتب حدیثی شان هم متن لا ضرر و لا ضرار است. در کتب فقه غالباً فی الاسلام هم دارد. لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام. این هست یعنی این در میان کتب اهل سنت هست. خواندیم دیروز هم به مناسبتی عده ای از این فقط نفی حکم فهمیده اند. عده ای اصلاً به جای این حرفها از این فهمیده اند که باید حاکم جبران کند. نفی نیست. ازاله کند ضرر را. یعنی باید کاری کند ضرر را بردارد. حالا من یک مثالی می زنم این یک نکته در کتب اهل سنت یک متن واحد لا ضرر و لا ضرره است که به ابو حریره نسبت داده شده است. خود من احتمال دادم ندیده ام از علمای اهل سنت که این چیز به اصطلاح خط کوفی باشد. این در کتب لغت ما داریم. لا ضرر و لا ضراره. یک مثال عرفی نقل کرده اند. شاید ابو حریره هم این متن را نقل کرده است. البته در بعضی از کتب اهل سنت لا ضرر و لا اضرار هم داریم. در کتاب صدوق لا ضرر و لا اضرار داریم. کلینی عنوانش لا ضرر و لا ضرار باب ضرار اصلاً قرار داده است. و ما این توضیح را عرض کردیم در آیات قرآنی باب افعال این ماده به کار برده نشده است. اضرار در قرآن نداریم. در قرآن ضرر داریم. لا یضرکم من ضرر. در قرآن اضطر داریم. باب افتعال. افتعال این به کار برده شده است. و باب مفاعله. این نسبتاً زیاد است. هفت هشت مورد باب مفاعله است. غیر مضار و لا تمسکوهن ضراراً. کلمه ضرار و تضار و لا تضار و لا یضار کاتب، باب مفاعله را داریم. هم فعلی اش را داریم هم مصدری اش را داریم. و لا تمسکوهن ضراراً. اما باب افعال نداریم. اما در روایات مخصوصاً روایات اهل بیت فیما بعد تا جایی که من دیدم نص حدیث نقل کرده باشند و الا باب افعال است غالباً. اذا اضر بطریق المسلمین. و عرض کردیم الآن ذهنیت این است که این دو تا به یک معنا هستند. باب مفاعله و باب افعال. خود من حالا الآن نمی خواهیم طرح معنای حدیث کنیم چون یک مطالبی است که بعدها باید تصویب شود الآن باید در ذهن آقایان بیاید که خود من این احتمال را داده ام که مضار با باب افعال

فرق می کند. شاید هم صدوق مثلاً لا ضرر و لا اضرار آنهايي که آورده اند نظرشان به فرد بوده است. عرض کردم جایی من ندیده ام کتب فقهی ما کتب اهل سنت غالباً در کتب فقهی اضر آورده اند. در روایات ما هم اضر هست.

لکن من احتمال می دهم که باب مضارّ با باب اضرار یعنی افعال یا مفاعله فرق می کند. اجمالاً عرض می کنم چون بعد انشاء الله می خواهیم واردش شویم. الآن می گویم که آقایان در ذهنشان دوران بدهند مطلب را. فرقی هم به این لحاظ است که باب اضرار آن جایی است که شأنیّت باشد. مثلاً کسی در راه سنگی بگذارد که کسی رد شود به پایش بخورد. این را اضرار می گویند. اضرّ طریق المسلمین. یعنی کاری کند که این شأنیّت را دارد که ایجاد نقص کند. خود ضرر نقص است. ایجاد نقص بکند. به ذهن من این طور می آید. اما مضارّ ضارّ انت مضارّ انک رجل مضارّ، آن مراد فعلیت است. یکیش شأنیّت است یکیش فعلیت است. یعنی تو بالفعل مضار هستی. تو ایجاد ضرر کردی نه اینکه کارت شأنیّت است. یعنی بباره آخری در قصه سمره حالا که پیش ما آمده است نظر به زن و بچه اش می کرده است که ناراحت می شده است. بعدش هم هر چه گفته است که بیا بفروش پیغمبر فرمود قبول نکرد. ببینید پیغمبر فرمود پس بنابراین تو داری ایجاد ضرر می کنی. در مقام نیست. مثلاً اگر یک دفعه رفته بود. این اضرار است. اما حالا که چند بار رفته است. خوب دقت کنید و بعد هم اضرار می کند که من حاضر نیستم بفروشم. جای دیگر هم عوض کنم. پیغمبر هم از او می خواهد. در روایت هم داریم که گفت در بهشت به تو می دهیم. پیامبر می گوید که تو با این کارها داری ضرر را ایجاد کرده ای. نه در شرف ضرری. نه در امکان ضرری. دقت کنید انک رجل مضارّ البته این یک نکته خارجی هم دارند می گویند در لغت عرب، خود الفاظ یک نوع هماهنگی با معنا دارند. دارند در لغت عرب. کثره المعانی ۳۱

که از اوایل امر می گفتند این اشاره به این است. نقل می کنند که مثلاً، خودم ندیدم، از اسمعی گفتند یک قایق کوچکی بود سألت اعرابیا و قال هذا خندق. یکی بود از او بزرگتر بود گفت خندق. یعنی چون قدش بلند تر بود یک الف هم اضافه کرد خود لفظش هم همراه اینکه معنا بزرگ شده است خود لفظ را هم، این مضارّ دقت کنید مضارّ این کائماً خود ترکیب تلفظ کلام هم یک جوری است می خواهد بگوید نه تو دیگر ضرر را ایجاد کردی. خوب دقت کنید. تو ضرر را ایجاد کردی. بحث مضار، موردی است که ضرر را ایجاد می کند. بحث اضرار جایی است که زمینه ضرر است.

حالا من برای اینکه این مثالها و یک مطلب دیگر هم بگویم تا آن مثال را برای هم تطبیق کنیم. عرض کردیم بحث سر این است که آیا فقط نفی ضرر، از زمان این اواخر علمای ما غالباً نوشته اند حدیث فقط نفی اضرار است. اثبات حکم نمی کند. آن وقت از این معنا که اثبات حکم نمی کند در آورده اند عنوان ضرر متدارک. دیروز خواندیم عبارت را خواندیم. تدارک نمی کند. عرض کردیم هدف اساسی اهل سنت از ذکر حدیث لا ضرر و لا اضرار همان اثبات حکم است. همان که آقای خویی فرمود و هذا ابعد المعانی. عبارت ایشان را آوردیم و هذا ابعد المعانی. اصلاً اهل سنت حقیقتشان این است که پیغمبر اکرم کاری کردند که ضرر را برداشتند. حکمی انجام دادند مثلاً در اینجا به سمره گفتند، به آن انصاری گفتند اذهب فاعلها و ارم بها. برو از زمین بکن بنداز طرف خود سمره. و در حقیقت این که اهل سنت می گویند ربع فقه و خمس فقه روی این حدیث است هدفشان همین است. هدفشان این است که با لا ضرر اثبات حکم کنند. حالا این مطلب را اهل سنت با این تعبیر دارند. الضرر یزال. این تعبیر اهل سنت است. یعنی حاکم باید کاری کند یا فقیه فرقی نمی کند اگر در تشریع باشد فقیه در اجرا باشد حاکم. کاری کند که آن ضرر برداشته شود. نه فقط بگوید لا ضرر. و من توضیحاتش را عرض کردم سابقاً هم این اختصاص آقایان خیال کرده اند مثلاً آقای خویی می گوید که بعید است. در آن حدیث رفع هم همین بوده است. توجه نشده است.

حالا بعد عرض می کنیم موارد دیگر. اصلا در حدیث رفع هم همین بوده است. و لا تعاونوا علی الاثم العدوان هم همین بوده است. مثلا می گفتند شما تعامل بر گناه نکنید. فرع این را این می گرفتند که اگر شما رفتید انگور خود را به کارخانه شراب فروختید باطل است. بیعش باطل است. هم حرام است هم باطل است. از آن نفی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان، اثبات بطلان بیع می کردند. یعنی شارع که آمد گفت تعاون نکنید یعنی اگر تعاون کردی من جلوی من را می گیرم. این معنایش این است. این اختصاص به حدیث اینکه آقایان ما نوشته اند تدارک، اصلا بحث ضرر متدارک نیست. روشن شد؟

سؤال: ...

پاسخ: بله اصلا این مراد این است. و این در حدیث رفع هم هست. اصلا چرا به حدیث رفع تمسک کرده اند؟ ما در حدیث رفع مفصل شرح دادیم. چه حدیث رفعی که ما داریم چه حدیث رفعی که اهل سنت دارند. مثلا در حدیث رفع اهل سنت نسیان هست. آنها می خواستند با حدیث رفع این طور بگویند که پیغمبر فرمود رفع عن امتی نسیان. بسیار خوب. شما فاتحه الکتاب یادتان رفت. ببینید فاتحه الکتاب یادتان رفت. شما گناه نکردید این یک معنای حدیث رفع. نه، نمازتان هم درست است. این حدیث رفع مرادش این بود. یعنی فوقش شما بباید بگویید شما فاتحه الکتاب را فراموش کردید جزئیات این برداشته شد. نه می گوید اضافه بر اینکه جزئیات این برداشته شد شما تکلیف به بقیه اجزاء دارید. تأمل کنید. این مطلب را آقایان ما خیال کرده اند در حدیث مثلا لا ضرر است. این اصولا یک نحوه ای است از تعبیر. که لسان، لسان نفی است. مراد اثبات است. لسان لسان رفع است مراد ثبوت است. اگر شما فراموش کردید آب خوردید در ماه رمضان خيله خب. بالأخره شما آب خوردید. اگر فراموش کرد آب خورد باید قضا کند. عمل ناقص است باید قضا کند. آنها می گفتند نه رفع عن امتی النسیان، این معنایش این است که بقیه صوم درست است. اصلا صوم درست است. نه به معنای احکام سلطانی. اصلا حکم فقهی این است. صوم درست است. یک کسی آمد شما را مجبور کرد مثلا غذا بخورید. در ماه رمضان. هفت تیر بالای سر شما گرفت. این می گویند این رفع عن امتی النسیان این یعنی این صوم درست است. ببینید فقیه فتوا به صحت صوم می دهد. این اختصاص به لا ضرر ندارد. علمای ما آورده اند.

و این اصلا اساس بحث لا ضرر همین است. حالا من یک مثال می زنم که این دو سه جهت در آن روشن شود. الآن در زمان ما هم که الحمد لله وارد شده است. یک خانه یک دفعه چند طبقه آپارتمان می سازد. این مسئله بعینه در سابق هم بوده است. حتی در این کتاب احکام یحیی بن الحسین که مال زیدی ها است از قدیم ترین کتبشان است مال قرن سوم است. ایشان فتوا می دهد که اگر کسی خواست می تواند پنج طبقه برود اصلا حق دارد ملکش است می خواهد هر چقدر که خواست برود بالا. آن وقت اینجا این سؤال پیش می آید که اگر این اقا ملکش را برد بالا خب برای همسایه ضرر دارد. متوجه ضرر به همسایه می شود. در احکام سلطانیه دیروز که امروز کتاب را نیاوردم اگر آقایان خواستند در احکام سلطانیه صفحه ۲۹۹ و ۳۰۰ این را دارد

ببینید این خانه اش را چون ملکش است ببینید طبق تصورات برد بالا. به آن همسایه ضرر زد. اینجا چند تا حالت فرض شده است. یک عده ای گفته اند این همسایه باید خودش را بپوشاند. چون این ملکش بوده است برده است بالا. حالا تو می گویی که مشرف به خانه این است. به قول امروزی ها یک چیزی را می گذارند خودش را نگه می دارد. همسایه باید خودش را نگاه دارد. دو، عده ای گفته اند نه همسایه لازم نیست خودش را بپوشاند. به این آقا باید بگویند که اشراف بر همسایه پیدا نکن. حالا که بردیم چهار طبقه بالا، اشراف به همسایه پیدا نکن. این رأی دوم. سه، خیر به این آقا می گویند طبقه بالا دیوار بگذار که مشرف نباشی. این همان تصوراتی است که از حدیث لا ضرر است. آن که می گوید حدیث لا ضرر مجرد است می گوید فقط به این آقا می گویم مشرف نباشد. نمی توانیم تکلیفش کنیم بالای پشت بامش یک دیوار درست کند. لا ضرر فقط مفادش نفی است. تو حق نداری ضرر به همسایه برسانی. فقط می گویم

مشرف نباش. آن قول دیگر می گوید نه لا ضرر مفادش اثبات است. به او می گوئیم دیوار بساز که اشراف نباشد. یعنی ازاله ضرر. این سه تا فرع را دقت کردید؟ ازاله ضرر یعنی الضرر یزال را این جور معنا کنیم. یکی می گوید که اصلا وظیفه همسایه این است که خانه اش پایین است این سطار برای خودش بگذارد. این یک رأی. یک رأی می گوید نه آن همسایه ای که بالا برده است نگاه نکند. فقط به او می گوئیم که نگاه نکن. این از لا ضرر نفی فهمیده است. رأی سوم می گوید که وظیفه حاکم این است که ضرر را بردارد. نمی گوئیم نگاه نکن. به او می گوئیم که دیوار بساز. به او نمی گوئیم نگاه نکن. به او می گوئیم بالا پیشست بام دیوار بساز تا مشرف به خانه همسایه نباشی. این معنایش همان است که به معنای ازاله الضرر. یکی ازاله الضرر و یکی نفی الضرر یکی اینکه هیچ کدام نیست.

سؤال: پیامبر قول دوم که نفی ضرر باشد حالا آمدیم طرف مثلا رفت و نگاه کرد.

پاسخ: حاکم مثلا شلاقش بزند. آن بحث دیگری است. آن وقت در اینجا یک فرعی هم پیش می آید. ببینید خوب دقت کنید این طبقه پشت بامی که الان هست گاهی جوری است که اصلا عاداتا نمی رود. عاداتا این شخص پشت بام نمی رود. گاهی نه این باز است. عاداتا نه اصلا می رود رفت و آمد دارد پشت بام می رود فرض کنید بند گذاشته است لباس هایش را پشت بام پهن می کند. آن وقت فرق این دو تا این می شود که اگر عاداتا نمی رود و عاداتا محل رفت و آمد نیست این می شود اضرار. اگر نه رفت و آمد می شود لباس پهن می کند این می شود ضرار. فرق ضرار و اضرار با این مثال واحد که زدم تمام این مسائل برای شما روشن شد. اگر شأنیت شد می شود اضرار. اگر فعلیت شد می شود ضرار. فرق بین ضرار و اضرار هم این است. اضرار بجاره یعنی اگر رفت بالای پشت بام امکان دارد ببیند. ضرار جاره یعنی اگر نه، پشت بام هم استفاده می کند باز است. مرتب می رود می آید. پس اگر گفتیم لا ضرر و لا اضرار یعنی حتی باید آن حالت امکان را هم بردارد. اگر گفتیم لا ضرر و لا ضرار نه حالت امکان مضر نیست. حالت فعلیت مضر است. به نظرم با این مثال که زدم تمام این لطائفی که در حدیث لا ضرر است برای شما روشن کردیم. کیفیت استظهار معانی مختلفه از حدیث لا ضرر. البته بحثی دارند آقایان در تنبیهاست لا ضرر که آیا در مسائل اجتماعی ما آنجا تعرض می کنیم. حق به نظر ما این است که اصلا این مسئله داخل در باب لا ضرر نیست کلا. این جزء مسائل شهرسازی است. اصلا ربطی به آن ندارد. کاری به لا ضرر ندارد. هر شهری ضوابط خاص خودش را دارد. هر منطقه ای ضوابط خاص خودش را دارد. و آن مسئله ای که اشراف نباشد بحث به ضرر نیست آن اشراف بر عورات مسلمین است.

آن ربطی به آن ندارد. و این یک بحث دیگری است. اصلا به نظر ما نباید لا ضرر را در این مطرح کنیم. مطرح شده است اما به نظر ما نباید مطرح کنیم. یک بحثی است در مسائل اجتماعی هم توضیح دادیم انشاء الله خواهد آمد. به ذهن ما اصلا جای لا ضرر نیست به هیچ یک از احتمالاتش.

آن وقت در نتیجه حدود شهرسازی مراعات می شود. آن وقت فرض کنید که همسایه حاضر است. می گویند اشکال ندارد شما بردید بالا نگاه کردید به زن و بچه من اشکال ندارد. ادم لا اوبالی و فاسقی است. به نظر من اصول شهرسازی اسلامی اقتضا می کند که اشراف نباشد. اطلاع بر عورات مسلمین نباشد. ولو طرف هم راضی باشد. بحث ضرر و در فشار و ضیق و اینها نیست. حالا در مثال سمره، اگر سمره می گفت، همین مثال این انصاری می گفت تو می آیی و زن و بچه من را می بینی. این نیست. این در این فرض در اینجا بحث اضرار است. و الا آن بحث دیگری است. آن بحث به اصطلاح امر به معروف و نهی از منکر و عدم اشراف و اینها بحث های دیگری است ربطی به بحث لا ضرر ندارد. اولاً خود شهرسازی یک اصول دارد یک اصول شهرسازی معینی است در یک منطقه آپارتمان اجازه دهند در یک منطقه ندهند. ربطی به مسئله ضرر و اینها ندارد.

.....
بعدش هم آن مسئله که باید اشراف بر خانه همسایه نباشد و حفظ عورات مسلمین این ربطی به ضرر ندارد. آن باید فی نفسه شود. ولو طرف حاضر است. می گوید تو نگاه می کنی به زن و بچه من به زندگی من اشکالی ندارد. بحث قصه فردی آن نیست. شکل اجتماعی باید جوری باشد که اشراف بر عورات مؤمنین و مسلمین موجود نباشد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين